



## سیاست دوگانه قدرت‌های بزرگ در اجرای حقوق بشر جهانی:

### مطالعه موردی تحریم‌ها پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱

محمد لعل علیزاده<sup>۱</sup>، عبدالکریم شاحیدر<sup>۲</sup>، عبدالحسن مختاری<sup>۳</sup>

۳۸

دوره ۱۰، شماره ۳، پیاپی ۳۸

پاییز ۱۴۰۵

#### مقاله پژوهشی

تاریخ دریافت:

۱۴۰۵/۰۴/۲۲

تاریخ پذیرش:

۱۴۰۵/۰۷/۱۳

صص: ۴۹۳-۴۶۹

شاپا چاپی: ۴۵۶۵-۲۵۸۸

الکترونیکی: ۳۸۱-۰۳۱۷-۲۷۱۷



#### چکیده

مطالعه فراز و فرود قدرت‌های بزرگ حاکی از تعریف قواعد و ساختارها متناسب با منافع خویش بوده است. در تداوم این سیاست و راهبرد، با وقوع ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ نقطه عطفی در تغییر رویکردهای امنیت بین‌الملل و بازتعریف نسبت میان امنیت و حقوق بشر بود. در این نوشتار بر مبنای مدل نظری چندوجهی و ترکیبی و براساس بررسی و تحلیل نمونه‌های از تحریم‌های اعلامی و اعمالی قدرت‌های بزرگ تلاش داریم تا نشان دهیم که چگونه قدرت‌های بزرگ، با بهره‌گیری از مفاهیم امنیت ملی و مبارزه با تروریسم، رژیم‌های تحریمی را به ابزاری انتخابی برای پیشبرد منافع، قدرت و هویت خود تبدیل کرده‌اند. با تکیه بر مدل نظری و با بهره‌گیری از روش توصیفی-تحلیلی، سه مورد از تحریم‌های قدرت‌های بزرگ تبیین و تحلیل می‌شوند. با مقایسه اعمال و اجرای سه تحریم غرب علیه ایران، روسیه و بلاروس و مقایسه آن با مواضع و واکنش قدرت‌های بزرگ در قبال پاکستان، اسرائیل و عربستان، سیاست دوگانه قدرت‌های بزرگ در قبال برخی کشورها نشان داده شد. یافته‌ها حاکی از آن است که امریکا و اروپا، در تحریم‌ها علیه ایران، روسیه و بلاروس در چارچوب منافع و قدرت خویش، این کشورها را دیگری هویت سازی کردند و بنابراین تحریم‌های سخت و جدی را اعمال کردند در مقابل در چارچوب منافع و قدرت خویش، رفتار و عملکرد کشورهایی چون پاکستان، اسرائیل و عربستان را به عنوان خودی تعریف کردند و با دیپلماسی خاموش، منعطف و حمایتی سیاست دوگانه حقوق بشری را انتخاب کردند.

**کلیدواژه‌ها:** قدرت‌های بزرگ، حقوق بشر، سیاست دوگانه، تحریم، منافع، قدرت و هویت.

<sup>۱</sup> m.lalalizadeh@pnu.ac.ir

<sup>۲</sup> Ashaheydar1400@pnu.ac.ir

<sup>۳</sup> a.mokhtarinya@yahoo.com

<sup>۱</sup> دانشیار گروه علوم سیاسی دانشگاه پیام نور، تهران، ایران (نویسنده مسئول)

<sup>۲</sup> استادیار گروه حقوق دانشگاه پیام نور، تهران، ایران

<sup>۳</sup> دانشجوی دکتری حقوق بین‌الملل دانشگاه پیام نور، تهران، ایران

## مقدمه

با تصویب منشور ملل متحد پس از کشتار و فجایع جنگ جهانی دوم، حقوق بشر به یک موضوع حقوقی بین‌المللی تبدیل شد و دوران جدیدی در نگاه به حقوق بشر در حقوق بین‌الملل آغاز گردید. اما حدود پنجاه سال بعد با حملات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، نظام بین‌الملل شاهد تحول بنیادینی در نحوه تعریف و اجرای مفاهیم امنیت، حقوق بشر و مداخله در امور کشورها بوده است. قدرت‌های بزرگ، به‌ویژه ایالات متحده آمریکا و متحدان غربی‌اش، با طرح گفتمان «مبارزه جهانی با تروریسم» زمینه شکل‌گیری مجموعه‌ای از اقدامات سیاسی، نظامی و اقتصادی را فراهم ساختند که در سطح نظری توجیهی حقوقی به خود گرفت، اما در عمل تضادهایی آشکار با اصول بنیادین حقوق بشر جهانی ایجاد نمود (Falk, 2004; Chomsky, 2007).

از یک سو، منشور سازمان ملل متحد و اسناد حقوق بشر بین‌المللی چون اعلامیه جهانی حقوق بشر (۱۹۴۸) و میثاق‌های دوگانه (۱۹۶۶) تأکید دارند که کرامت انسانی، حق حیات، آزادی عقیده و حق بهره‌مندی از عدالت، اصولی جهان‌شمول‌اند و نباید به بهانه‌های سیاسی یا امنیتی نقض شوند. اما از سوی دیگر، روند مداخلات نظامی آمریکا و ناتو در افغانستان، عراق، لیبی و سوریه، و نیز اعمال تحریم‌های گسترده علیه ایران، کره شمالی و روسیه، نمودهایی از تعارض‌ها و سیاست دوگانه قدرت‌های بزرگ در اجرای حقوق بشر را به نمایش می‌گذارد؛ سیاستی که در آن معیار اجرای حقوق بشر وابسته به منافع استراتژیک و ژئوپلیتیک کشورهای غربی است نه اصول اخلاقی و انسانی جهان‌شمول (Huntington, 2004; Kissinger, 2015).

در حالی که لیبرال‌ها دفاع از حقوق بشر را دفاع از حقوق طبیعی انسان‌ها می‌دانند. جایگاه حقوق بشر در نظریه لیبرالیسم روابط بین‌الملل در واقع بر پایه نظریه اخلاقی امانوئل کانت و بر پایه این شناسایی است که کنشگران اخلاقی خرد عملی را ملزم به پذیرش اصل اخلاقی حقوق بشر می‌کنند. اما در عمل دولت‌ها معاهدات حقوق بشری را عمدتاً به عنوان ابزارهای بقای سیاسی می‌پذیرند و آن را علیه دولت‌های دیگر به کار می‌برند (سرخه، ۱۴۰۳: ۱۱۴-۱۱۵). این دوگانگی در عمل حقوق بشر، از منظر نظریه‌های انتقادی روابط بین‌الملل به‌ویژه دیدگاه‌های واقع‌گرایان و پساستعماری‌ها، بیانگر سلطه گفتمان قدرت بر گفتمان اخلاق است (Brown, 2010). واقع‌گرایی سیاسی، حقوق بشر را ابزاری در خدمت منافع ملی می‌داند، در حالی که رویکردهای آرمان‌گرایانه و هنجاری اصرار دارند

که این حقوق باید دارای اصالت اخلاقی مستقل از ملاحظات سیاسی باشند. در دوران پس از ۱۱ سپتامبر، این تقابل به اوج رسید؛ زیرا سیاست‌های ضدتروریسم با ادبیات حقوق بشری ادغام شدند تا مداخله‌های نظامی توجیه‌پذیر جلوه کنند (Buzan & Hansen, 2009).

تحریم‌های اقتصادی علیه کشورها در دو دهه اخیر یکی از مهمترین مصادیق این دوگانگی است. در حالی که تحریم‌ها معمولاً با هدف فشار بر دولت‌ها به بهبود وضعیت حقوق بشر اعلام می‌شوند، شواهد تجربی نشان می‌دهد که بیشترین آسیب را به جمعیت غیرنظامی وارد می‌کنند و خود نقض آشکار حق حیات، سلامت و رفاه محسوب می‌شوند (Pape, 1997; Peksen, 2009). این تناقض نشان می‌دهد که اجرای حقوق بشر جهانی در چارچوب نظم لیبرال پس از جنگ سرد، نه از مسیر عدالت جهانی، بلکه از مسیر حفظ ساختار قدرت بین‌المللی صورت می‌گیرد. در واقع با توجه به این که قدرت‌های بزرگ در تدوین و ظهور رژیم‌های بین‌المللی موثر می‌باشند پس از تشکیل آن تلاش می‌کنند هژمونی خود را حفظ نمایند. قدرت‌های بزرگ بر اساس منافع ملی خود حداکثر استفاده را از رژیم‌های بین‌المللی به عمل می‌آورند اما اگر بخشی از آن مغایر با منافع ملی آن‌ها باشد آن را از بین می‌برند. در این راستا رژیم حقوق بشر نیز براساس منافع قدرت‌های بزرگ به ویژه آمریکا تعریف و هدایت می‌شود. والتز بنیانگذار نئولیبرالیسم معتقد است این قدرت‌های بزرگ هستند که نمایشنامه‌های بین‌المللی را می‌نویسند، صحنه‌آرایی می‌کنند و به اجرا در می‌آورند و هرگاه در راستای منافع ملی و اهداف استراتژیک آنها نباشد و نامناسب تشخیص دهند، آن را تغییر و یا حذف می‌کنند (جعفری، ۱۳۹۰: ۷۳۸-۷۵۴). با این برداشت قدرت‌های بزرگ مداخله در امور داخلی دولت‌های کوچک تر را نقض حقوق بشر تلقی نمی‌کنند و با توجیه آن را حق خود به شمار می‌آورند.

بنابراین، مسأله اصلی این پژوهش آن است که قدرت‌های بزرگ در اجرای حقوق بشر جهانی با تمرکز به تحریم‌های پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ تا ۲۰۲۶ چه سیاستی اتخاذ کرده‌اند؟ به عبارت دیگر، چگونه قدرت‌های بزرگ پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ به نام اجرای حقوق بشر و مبارزه با تروریسم، سیاست‌هایی اتخاذ کرده‌اند که خود موجب نقض گسترده حقوق بشر شده است؟ پرسش فرعی تر آن است که چه ارتباطی میان راهبردهای امنیتی (تحریم‌ها) و روایت‌های اخلاقی مربوط به

حقوق بشر وجود دارد؟ و آیا می‌توان گفت که سیاست دوگانه در اجرای حقوق بشر حاصل پیوند ناهمگون اخلاق جهانی با منافع ژئوپلیتیکی است؟

اهمیت طرح این مسأله از آن جهت است که فهم درست از این دوگانگی می‌تواند به شفاف‌سازی مرزهای میان «هنجارهای جهانی» و «ابزارهای سلطه سیاسی» کمک کند. بررسی موردی تحریم‌ها پس از ۱۱ سپتامبر، به‌ویژه در مناطقی چون خاورمیانه، حوزه خلیج فارس، و آسیای مرکزی، نشان خواهد داد که چگونه اجرای گزینشی حقوق بشر به ابزاری مشروعیت‌بخش برای گسترش نفوذ قدرت‌های بزرگ تبدیل شده است. بر این اساس این پژوهش تلاش دارد با رویکردی انتقادی و مقایسه‌ای، سازوکارهای این سیاست دوگانه را از منظر نظری، حقوقی و تجربی واکاوی نماید تا تصویری روشن‌تر از چالش‌های تحقق حقوق بشر در نظم بین‌الملل معاصر فراهم گردد و با تبیین نمونه‌های موردی نابرابری در ساختار بین‌الملل، واقعیت‌های حقوق بشر در عرصه نظام بین‌الملل نشان دهیم.

### ادبیات مفهومی و نظری

حقوق بشر: حقوق بشر نوع خاصی از حقوق است، حقوق بشر در بنیادی و اساسی‌ترین مفهوم عبارت است از حقوق اخلاقی مهم، برجسته و اساسی و از این رو حقوق بین‌الملل، حقوق بشر را به رسمیت شناخته است. بیشتر کشورها بسیاری از این حقوق را به رسمیت شناخته‌اند و برخی از کشورها به دلایل مختلف فرهنگی و حاکمیتی برخی از این حقوق را نقد و یا زیر سؤال می‌برند. با تعریف حقوق بشر دوگانگی و تعارض‌ها آغاز می‌شود؛ مفاهیم فرهنگ، حاکمیت، حقوق و سیاست تعریف حقوق بشر را چندرگه و باردار می‌سازند.

ارزش‌های فرهنگی یک جامعه با عواطف، احساسات و اعتقادات مردم پیوند خورده‌اند و این استقلال فرهنگی یک جامعه گاه با حقوق بشر در تعارض قرار می‌گیرند (هاشمی، ۱۳۹۱: ۱۶۳)، با وجود آن که در نظر گرفتن همه ارزش‌های فرهنگی در تدوین اسناد حقوق بشری امکانپذیر نیست، برخی ارزش‌های فرهنگی با رعایت تنوع و یکارچگی فرهنگی در اسناد حقوق بشری مبنای قرار گرفته‌اند. اما تفاوت‌های به‌ویژه دینی با چالش‌های سیاسی کماکان پابرجا و فعال می‌باشند. چالش جدی‌تر، چالش با حاکمیت است. حاکمیت در معنای کلاسیک مطلق و محدودیت ناپذیر تعریف

شده بود؛ در دنیای جدید و با گسترش اسناد و قواعد حقوق بشری، حاکمیت مطلق باطل شده است. مقامات دولتی تعقیب کیفری می شوند و تحت عنوان مسئولیت حمایت، حاکمیت دولت‌ها محدود شده است (نگهداری و دیگران، ۱۳۹۷: ۹۳۰-۹۴۴) اما به استناد تفاوت‌های فرهنگی و سیاسی بودن حقوق بشر، حاکمیت با دلیل و گاه با توجیه نقش تهدیدکننده و تحدیدکننده پیدا می کند. نمونه های موردی از تحریم‌ها و جنگ‌های تحمیلی از سوی قدرت‌های بزرگ، ابزاری برای حاکمیت‌ها در مواجهه و تعریف مصادیق حقوق بشری شده است.

حقوق بشر وقتی از جنبه سیاسی و قدرت و از وجه علوم سیاسی آن نگریسته می شود، در چارچوب رئالیستی و منافع قدرت‌ها تفسیر می گردد. پذیرش جهانی اعلامیه حقوق بشر سرمنشا سیاسی شدن حقوق بشر در روابط بین الملل است. بر مبنای این رویکرد قدرت دولت‌ها و به ویژه قدرت‌های بزرگ حقوق بشر و ارزش‌های انسانی را تعریف و برجسته می سازند. از این منظر است که منتقدان حقوق بشر را بیش از آن که ابزار خاص حقوقی بدانند ابزار سیاسی برای فشار قدرت‌های بزرگ بر قدرت‌های دیگر در راستای منافع خویش می دانند.

قدرت‌های بزرگ: براساس توزیع قدرت در نظام بین الملل دولت‌ها را به دسته های مختلفی طبقه بندی کرده اند: ابرقدرت‌ها، قدرت‌های بزرگ، قدرت‌های منطقه ای، قدرت‌های متوسط، قدرت‌های کوچک و ضعیف برای تبیین قدرت و توانایی واحدهای سیاسی در عرصه بین المللی مفهوم سازی شده اند. برخی دولت‌های نظام بین الملل را به دولت‌های درجه اول، درجه دوم، درجه سوم و درجه چهارم تقسیم می کنند؛ ابرقدرت و قدرت‌های بزرگ به عنوان دولت‌های درجه اول که قدرت‌های تعیین کننده نظام بین الملل را تشکیل می دهند. این دولت‌ها توانمندی شکل دادن به عملیات نظامی یکجانبه و چندجانبه در سطح بین المللی را دارند و رهبران آن‌ها بر این باورند که به تنهایی می توانند امنیت خود را حفظ کنند (رسولی ثانی آبادی، ۱۴۰۲: ۱). قدرت‌های بزرگ مفهومی با پیشینه طولانی است؛ در تاریخ کهن آتن و اسپارت، کارتاژ و روم، امپراتوری های خاورمیانه‌ای باستان و چین ردپای این مفهوم سازی به خوبی قابل پیگیری و مشاهده است. اما مفهوم جدید و دیپلماتیک اصطلاح «قدرت بزرگ» به اواسط قرن ۱۸ باز می گردد. بر این اساس برخی از اندیشه ورزان شناخت مفهوم قدرت‌های بزرگ را از منظری تاریخی در ارتباط با سه

<sup>1</sup>. Great Powers

دوره‌ی زمانی مورد بررسی قرار داده اند: دوره‌ی قبل از ۱۹۴۵، دوره‌ی جنگ سرد، و دوره‌ی پس از ۱۹۸۹، ایالات متحده آمریکا، انگلیس، فرانسه، آلمان، روسیه، چین و ژاپن قدرت‌های بزرگ دوره اخیر را شکل می دهند (بوزان، ۱۳۸۸: ۶۵).

در مجموع قدرت‌های بزرگ برای خود مسئولیت‌های زیادی تعریف می کنند که معمولاً این مسئولیت‌ها در راستای منافع آنها می باشد. بر این اساس قدرت‌های بزرگ منازعه‌های بین المللی و مداخله و احتمالاً میانجیگری بیشتری را تجربه می کنند و به تبع این قدرت و جایگاه، تحریم‌های بیشتری را به کشورهای دیگر تحمیل می کنند.

### نظریه های دوگانگی حقوق بشر و ارائه مدل نظری

نظریه‌ها در روابط بین الملل نوعی نظم ذهنی به وجود می آورند و ما را قادر می سازند تا رویدادهای پراکنده کنونی و گذشته را مفهوم سازی کرده، تحولات آتی را پیش بینی کنیم. نظریه‌ها در روابط بین الملل راه‌های متنوعی را برای برخورد با مسائل پیچیده در اختیار ما می گذارند (قوام، ۱۳۸۷: ۳۲۴). با انتخاب نظریه‌ها، واقعیت‌ها و پدیده‌ها نظم و معنا پیدا می کنند. اما به سختی می توان پیچیدگی‌ها و تحولات چندبعدی را در قالب یک نظریه واحد قرار داد. کنشگران متعدد تأثیرگذار بر تحولات بین الملل، پویایی جهان و تحولات سریع تکنولوژی‌ها و ظهور رسانه‌های جدید با تنوع دیدگاه‌ها، نظریه‌های میان برد، ترکیبی و موقعیتی را رواج داده است.

نسبی گرایی مطلق، ساده سازی و رویکرد خطی، قادر به تبیین واقعیت‌های پیچیده و چندبعدی نیستند، این دیدگاه‌ها فقط بخشی از پازل و از زاویه دیدی خاص توضیح می دهند. تبیین سیاست دوگانه قدرت‌های بزرگ در اجرای حقوق بشر جهانی از منظر یک دیدگاه، نوعی تقلیل گرایی است. هیچ نظریه‌ای آئینه تمام نمای واقعیت و تکمیل کننده پازل نیست؛ توضیح واقعیت‌های سیاست دوگانه قدرت‌های بزرگ از منظر منطق رئالیستی و منافع ملی و قدرت، از منظر هویتی و گفتمانی و همچنین از جنبه گزینش گرایی اخلاقی و پسالاستعماری بررسی شده است:

در دیدگاه واقع گرایی، محیط بین الملل آنارشیست است. اجرای حقوق بشر در جهان اولویت ندارد بلکه در بهترین حالت در داخل مرزهای ملی ضمانت اجرا دارد. آنچه در واقعیت اتفاق می افتد پایان حقوق بشر است. با حوادث یازده ستامبر و حمله آمریکا به عراق و افغانستان پارادوکس

حقوق بشر خود را نشان داد؛ فضای بین الملل بر هرج و مرج استوار است و پذیرای روایت حقوق بشر نیست (فاطمی نژاد و اسلامی، ۱۴۰۲: ۲۱۳-۲۱۵). بنابراین از این منظر سیاست بین الملل، عرصه رقابت برای بقا و منافع ملی و قدرت است و حقوق بشر و سایر آرمان‌های اخلاقی جایگاهی مستقل ندارند بلکه زمانی که با اهداف اقتصادی، امنیتی و ژئوپلیتیکی قدرت‌ها سازگاری داشته باشد، حقوق بشر اهمیت می‌یابد. در این نگاه، قدرت‌های بزرگ حقوق بشر را به عنوان ابزاری برای مشروعیت بخشی به منافع ملی و رسیدن به اهداف خویش می‌بینند. بنابراین با این دید سیاست دوگانه قدرت‌های بزرگ در اجرای حقوق بشر جهانی تاحدودی تبیین می‌گردد؛ حقوق بشر در عرصه بین الملل جنبه آرمان و هنجار اخلاقی یا جهانی ندارد بلکه تابعی از منافع ملی، امنیتی و حفظ موازنه قدرت می‌باشد.

در دیدگاه‌های هویتی و سازه انگارانه، دیدگاه واقع گرایی و نواقع گرا مادی گرا به شمار می‌آیند به این معنا که بنیادی ترین فاکتورها در مورد جامعه را سرشت و سازماندهی نیروهای مادی می‌دانند و در برابر معناگرایان قرار می‌گیرند که بنیادی ترین فاکتورها را سرشت و ساختار آگاهی اجتماعی می‌دانند که به معنای توزیع انگاره‌ها و شناخت‌هاست. بنابراین سازه انگاران بر نقش فرهنگ در روابط بین الملل تاکید دارند و بر خلاف نگاه واقع گرایان، معتقدند هویت کنشگران را شرایط آنارشیک تعیین نمی‌کند. این تعاملات آنهاست که هویت آنها را مشخص می‌سازد و بسته به این هویت خود و دیگری است که آنارشی معنای خود را می‌یابد. در این تعاملات نشانه‌هایی رد و بدل می‌شود و رویه‌هایی شکل می‌گیرند و کنش‌هایی صورت می‌پذیرند که به دشمنی، احساس تهدید، نداشتن امنیت و ... منجر می‌شوند و ممکن است با دسته‌ای دیگر از نشانه‌ها، رویه‌ها و کنشها دوستی، همکاری، منافع مشترک و ... شکل گیرند. در این شرایط، چگونگی تاثیر توزیع قدرت بر محاسبات دولتها وابسته به فهم بینذهنی از خود و دیگری است. یعنی هر نوع افزایش قدرت دولتها نیز وابسته به فهم بینذهنی از خود و دیگری است. یعنی هر نوع افزایش قدرت دیگری خطر تلقی نمی‌گردد، بلکه اگر دیگری دشمن قلمداد شود، کوچکترین افزایش قدرت وی تهدید تلقی خواهد شد (مشیرزاده، ۱۳۸۸: ۳۲۵-۳۴۶). بنابراین قدرت‌های بزرگ معنا و هنجار مدنظر خویش را می‌سازند و از خود تصویری به عنوان مدافع حقوق بشر می‌سازند و کشورهای دیگر را با مفاهیم دشمن آزادی، محور شرارت و ... می‌خوانند. تقسیم بندی کشورها به

خود یا متمدن و دیگران یا غیرمتمدن، از هویت بندی‌های قدرت‌های بزرگ در راستای سازه انگاری است؛ این هویت سازی دوگانه و متفاوت باعث می شود که نقض حقوق بشر در خودی‌ها و کشورهای متمدن (از این دید) نادیده گرفته شود اما کوچکترین نقض حقوق بشر یا تفسیر از نقض حقوق بشر در دیگران یا در این دید کشورهای غیرمتمدن برجسته گردد. بنابراین قدرت‌های بزرگ سیاست دوگانه خود در قبال اجرای حقوق بشر را در این جا نه مانند واقع گراها از منظر منافع مادی و ملی و قدرت بلکه با بازسازی تفاوت‌های فرهنگی، هویتی و گفتمانی توجیه می کنند. در راستای این نگاه هویتی، نظریه پست مدرنیسم، پسا استعمارگرایی و گزینش گرایی اخلاقی نیز مطرح است. بر این اساس حقوق بشر بر مبنای خواسته های قدرتمندان تفسیر و اجرا می گردد و حتی به نام حقوق بشر با عنوان جنگ پیشدستانه، حمله انسان دوستانه و مبارزه با تروریسم بدترین خشونت‌ها روی می دهد. از این دید حقوق بشر گزینشی بوده و اصطلاحی است در دست قدرت‌های بین المللی برای مهار نظام سیاسی و بازیگرانی که مطابق میل آنها رفتار نمی کنند. در نگاه پسااستعمارگرایی نیز قدرت‌های بزرگ روایت‌ها و تصویر خود را از کشورهای دیگر می سازند و حقوق بشر ترسیمی و تعریف شده آنها بخشی از تداوم استعمار به شکل نرم است (جاوید، ۱۳۸۶: ۹۶-۶۳؛ حاجی یوسفی و غائبی، ۱۳۹۶: ۱۶-۱۸). در واقع قدرت‌های بزرگ بر اساس منافع خویش و تعاریفی که از ارزش‌های حقوق بشری ارائه می دهند، تصمیم می گیرند که اصول اخلاقی کجا و چرا باید اجرا شود و کجا و چرا باید نادیده گرفته شود و این نوعی گزینش گرایی اخلاقی است. ارزش‌های اخلاقی و حقوق بشری در خدمت منافع قدرت‌های بزرگ در می آید و به ابزاری برای رسیدن به منافع آنها تبدیل می شود.

بنابراین می توان گفت وجه مشترک همه این دیدگاه‌ها عدم فراگیری و جامع نگری در خصوص حقوق بشر است؛ در واقع دوگانگی قدرت‌های بزرگ در مواجهه با حقوق بشر ریشه در منافع و قدرت و هویت و سلطه دارد و بر این اساس گزینش گرایی اخلاقی در اجرای حقوق بشر جهانی مشهود است. از این دید تبیین دوگانگی قدرت‌های بزرگ در اجرای حقوق بشر جهانی تبیینی چند لایه و چند وجهی و تابعی از ترکیبی از دیدگاه‌های فوق می باشد.

## پیشینه پژوهش

با بررسی منابع موجود در ارتباط با موضوع بررسی سیاست دوگانه قدرت‌های بزرگ در اجرای حقوق بشر جهانی با مطالعه موردی تحریم‌ها پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، منابع را می‌توان به چند دسته تقسیم کرد؛ بیشتر منابع در داشتن رویکرد انتقادی به حقوق بشر و عملکرد سیاسی و قدرت محور حقوق بشر با موضوع این مقاله مشابهت‌هایی دارند. برخی از این منابع با یکی از نظریه‌های این مقاله در خصوص رویکرد گزینشی قدرت‌های بزرگ به حقوق بشر هم‌راستا می‌باشند. آثار و منابع دیگر، روابط حقوق بشری آمریکا در قبال ایران را مورد بررسی و نقد قرار داده‌اند. در ادامه به هر دو دسته از منابع اشاره می‌شود و تفاوت این رساله با ادبیات پیشین مورد تبیین خواهد شد.

جعفری، علی اکبر (۱۳۹۰)، در مقاله «قدرت‌های بزرگ و نقض رژیم‌های بین‌المللی حقوق بشر»، به نقض فاحش اصول اخلاقی توسط دولت‌های غربی می‌پردازد. با وجود نگاه انتقادی و تأکید بر پیشنهادهایی در خصوص بکارگیری مبانی حقوق بشر اسلامی، این اثر به سیاست دوگانه غرب به صورت موردی اشاره‌ای نداشته است و از سوی دیگر این مقاله به جنگ و مدیریت آن و تحریم‌ها به عنوان ابزار غرب و در راستای سیاست دوگانه اشاره نداشته است.

سرخه، ابراهیم (۱۴۰۳)، در مقاله «جایگاه حقوق بشر در سیاست خاورمیانه‌ای اتحادیه اروپا»، به حقوق بشر در سیاست خارجی کشورهای اتحادیه اروپا می‌پردازد. در این مقاله نشان داده می‌شود که حقوق بشر یک ابزار کاملاً سیاسی است و برای گسترش قدرت نرم اتحادیه اروپا استفاده می‌شود. این مقاله نیز با وجود اشتراک دیدگاه با این مقاله در خصوص نقد سیاست حقوق بشری قدرت‌های بزرگ، از دو جنبه از مقاله پیش‌رو متمایز می‌گردد؛ در این مقاله به موضوع ایران و قدرت‌های بزرگ اشاره نمی‌شود و تمرکز بر اتحادیه اروپا است و از طرفی موضوع جنگ و تحریم‌ها نیز مورد بررسی قرار نگرفته است.

آقایی، داود و براتی، رضا (۱۳۸۹)، در مقاله «تاملی بر سیاست خارجی حقوق بشری آمریکا(با نگاهی به سیاست آمریکا در قبال ایران)»، ضمن بیان مبانی فکری حقوق بشر در سیاست خارجی آمریکا، موضع حقوق بشری آمریکا در قبال ایران را مورد بررسی و نقد قرار می‌دهد. در این مقاله بدون پرداختن مستقیم به موضوع جنگ و تحریم و همچنین بدون اشاره به حقوق بشر جهانی و

قدرت‌های بزرگ صرفاً به سیاست خارجی آمریکا در قبال ایران در مقطع خاص پرداخته است و به موضوع حقوق بشر از منظر قدرت‌های بزرگ و با نگاهی انتقادی و نظری ورود پیدا نکرده است. کریمی، مرضیه، سیمر، رضا، جانسیز (۱۳۹۸)، در مقاله «مناقشه حقوق بشری ایران و آمریکا: هویت یا قدرت»، به برداشت و تلقی متفاوت آمریکا و ایران از مقولات قدرت و هویت پرداخته است و تمایزات و اختلافات دو طرف در حوزه مسائل حقوق بشری را نیز از این منظر تبیین می‌کند. این مقاله با موضوع کلی این مقاله پیش رو هم‌نوا می‌باشد اما عدم اشاره به موضوع قدرت‌های بزرگ، جنگ و تحریم با تمرکز بر رویکرد قدرت‌های بزرگ این مقاله را از مقاله پیش رو متمایز می‌سازد. احمدی، ساسان (۱۳۹۶)، در پایان نامه‌ای با عنوان سیاست خارجی آمریکا در قبال ایران با تمرکز بر حقوق بشر از منظر پراگماتیسم، به سیاست خارجی آمریکا در قبال ایران از منظر انتقادی می‌پردازد. حقوق بشر سیاسی آمریکا و همچنین ساختار حقوق بشر در ایران مورد بررسی و نقد قرار می‌گیرد.

جم‌شیدیه‌ها، غلامرضا و قربی، محمد جواد (۱۴۰۰)، در کتاب حقوق بشر آمریکایی، اندیشه و بیانات امام خمینی (ره) در خصوص آمریکا و حقوق بشر آمریکایی مورد بررسی قرار گرفته است. این کتاب نگاهی انتقادی به حقوق بشر غربی از منظر بیانات امام خمینی (ره) داشته است. به موضوع قدرت‌های بزرگ چه از منظر تاریخی و چه از منظر نظری اشاره نشده است و تمرکز به دوره امام خمینی و قبل از ۱۱ سپتامبر می‌باشد که از این جنبه کاملاً با دوره مورد بررسی این مقاله و همچنین موضوع تحریم‌ها و جنگ مرتبط نمی‌گردد.

فریمن، مایکل (۱۴۰۲)، در کتاب کتاب حقوق بشر، با هدف برقراری پیوند میان مفاهیم فلسفی حقوق بشر با سیاست و نگاهی به تکامل این مفاهیم در دنیای پس از ۱۱ سپتامبر پرداخته است. در این کتاب به تناقضات مفهوم حقوق بشر، هنجارهای بین‌المللی رایج و اخلاقی یا عدم مسلط شدن قواعد اخلاقی به بحث گذاشته می‌شود. این اثر نیز بیشتر به مباحث تاریخی، نظری و فلسفی پرداخته است از جنبه مصادیق و محورهای مورد بررسی کاملاً از این مقاله متمایز می‌گردد.

دانلی، جک (۲۰۱۳) در کتاب حقوق بشر جهانی در نظریه و عمل، از مهم‌ترین آثار نظری در حوزه حقوق بشر جهانی است. او با رویکردی سازه‌نگارانه و هنجاری توضیح می‌دهد که حقوق بشر مفهومی اجتماعی و سیاسی است و نه طبیعی. از بعد انتقادی با بخشی از مطالب این مقاله هم

سخن است اما در بررسی موردی و تاکید و تمرکز بر تحریم ها و بازه زمانی ۱۱ سپتامبر به بعد از مطالب این مقاله متمایز می گردد.

فالک، ریچارد (۲۰۰۴)، در کتاب افق های حقوق بشر: جستجوی عدالت در دنیای در حال جهانی شدن، نشان می دهد که جهانی شدن و سلطه قدرت های بزرگ، اجرای حقوق بشر را با چالش روبرو کرده است. این کتاب هم از رویکرد انتقادی به حقوق بشر غربی با این مقاله همنا است و بنابراین از جنبه بررسی سایر مولفه ها و متغیرها موضوع این مقاله متفاوت می باشد. فورسایت، دیوید (۲۰۰۶)، در کتاب حقوق بشر در روابط بین الملل، تلاش دارد بین حقوق بشر و روابط بین الملل پیوند برقرار سازد. او تحلیل می کند که چگونه قدرت های بزرگ، به ویژه ایالات متحده، از سیاست حقوق بشر به عنوان ابزاری در سیاست خارجی استفاده می کنند. عدم پرداختن به مطالعات موردی در خصوص تحریم ها از موضوع این مقاله متمایز می گردد.

موین، ساموئل (۲۰۱۰)، در کتاب آخرین آرمان شهر: حقوق بشر در تاریخ، به تاریخ حقوق بشر اشاره می کند و معتقد است حقوق بشر در مفهوم و گفتمان مدرن آن به دهه ۱۹۷۰ باز می گردد. حقوق بشر از این دید آخرین آرمان شهر بشریت پس از فرو ریختن دیگر ایدئولوژی ها است. او معتقد است جهان شمولی حقوق بشر ابزاری برای مشروعیت بخشی به سیاست های غربی تبدیل می شود. در این اثر به این دوگانگی و ابزاری شدن حقوق بشر اشاره شده است اما به موضوع تحریم ها و مصادیق آن اشاره نمی شود و بیشتر از منظر نظری و تاریخی به موضوع حقوق بشر و دوگانگی آن اشاره می شود.

چندلر، دیوید (۲۰۰۲)، در کتاب از کوزوو تا کابل و فراتر از آن: حقوق بشر و مداخله بین المللی، به نقد حقوق بشر از طریق مداخله بشردوستانه می پردازد. این کتاب نقطه عطفی در تغییر نگاه از «مداخلات بشردوستانه» به عنوان حرکت های اخلاقی، به تحلیل آن ها به عنوان ابزارهای سیاسی سلطه جهانی محسوب می شود. عدم اشاره به تحریم ها و عدم پیوند مباحث نظری با مطالعات موردی تفاوت این کتاب با مقاله مورد بررسی است.

موتوا، ماکائو (۲۰۰۲)، در کتاب حقوق بشر: نقدی سیاسی و فرهنگی، یکی از مهم ترین و کوبنده ترین نقدهای پساستعماری بر گفتمان حقوق بشر در دوران معاصر مطرح می کند. این کتاب چارچوبی نظری برای درک چگونگی استفاده قدرت های غربی از ایده های حقوق بشر برای تداوم

هژمونی و سلطه خود ارائه می‌دهد. چارچوب این کتاب در قالب نظریه پسا استعماری قرار می‌گیرد و با مدل ترکیبی این مقاله تفاوت دارد و از طرفی این کتاب در زمانی نوشته شده بود که هنوز جنگ‌های پس از ۱۱ سپتامبر اتفاق نیافتاده بود.

### ظهور و سقوط قدرت‌های بزرگ و حقوق بشر؛ تبیین تاریخی براساس الگوی نظری مقاله

قدرت در قلب سیاست بین الملل، نظام بین الملل و روابط بین الملل جای دارد. نظام بین الملل همواره عرصه رقابت قدرت بوده است. رده بندی، رتبه بندی و تقسیم بندی کشورها و قدرت‌ها براساس میزان و چگونگی توزیع قدرت صورت می‌گیرد. بر این اساس توزیع نابرابر قدرت امری طبیعی است و تاریخ روابط بین الملل در هر دوره براساس توافقی است که بین قدرت‌های بزرگ صورت می‌گیرد؛ جنگ‌ها، صلح‌ها، کنفرانس‌ها، پیمان‌ها، اتحادیه‌ها و... بزرگ و جهانی حاصل توافق، همکاری یا کشاکش و تضاد قدرت‌های بزرگ بوده است. اصلی ترین بازیگران در تشکیل و حفظ بیشتر سازمان‌های بین المللی جهان نظیر جامعه ملل و سازمان ملل و شکل گیری هنجارها و قواعد حقوق بشری، قدرت‌های بزرگ هستند، اما بازیگران مختلف و متفاوتی در دوره های مختلف نقش قدرت‌های بزرگ را ایفا کرده اند. تاریخ روابط بین الملل، نمونه های بسیاری از ظهور و سقوط قدرت‌های بزرگ را ثبت کرده است (لعل علیزاده، ۱۳۹۷: ۱۶-۱۷). پل کندی در این باره می نویسد: «قدرت نسبی کشورهای طراز اول در جهان هرگز ثابت نمی ماند و دلیل عمده آن، آهنگ نابرابر توسعه در جوامع مختلف و پیشرفت در زمینه های فناوری و تشکیلاتی در آنهاست که در برخی از جوامع مذکور، موجب ترقی بیشتر و در برخی دیگر باعث ترقی کمتر می شود» (کندی، ۱۳۷۰: ۱۲). بر این اساس دوره قدرت‌های بزرگ را به سه دوره تقسیم می کنند: دوره قبل از ۱۹۴۵، دوره جنگ سرد و دوره پس جنگ سرد (بوزان، ۱۳۸۸: ۶۵). با بررسی شواهد تاریخی سیاست منفعت محور، گزینشی و دوگانه قدرت‌های بزرگ در همه این دوره ها در قالب‌های مختلف ظهور و بروز پیدا کرده است.

از نگاه رئالیستی، تاریخ قدرت‌های بزرگ، تاریخ پیگیری منافع ملی و بقای سیاسی و اقتصادی آنهاست. قدرت‌های بزرگ چه در قالب امپراتوری ها و چه پس از شکل گیری دولت-ملت‌ها با پیمان و ستفالی، اولویت را منافع ملی خود تعریف کرده اند. گاه آشکارا براساس منافع ملی اقدام کرده

اند و گاه در پشت سیاست‌ها و برنامه‌های دیگر منافع خویش را دنبال کرده اند. با بررسی استعمار و دلایل آن و توجیه استعمار با عناوینی چون تمدن سازی و ترویج و گسترش مسیحیت یا تاسیس کمپانی هند شرقی تحت عنوان قراردادهای تجاری، استخراج منافع اقتصادی و وابسته سازی سیاسی صورت می گرفت. دو گانه شرق نیازمند تسلط در برابر غرب متمدن منجی، به عنوان توجیه ایدئولوژیک استعمار عمل کرد. پس از پایان استعمار رسمی، شرق شناسی به شکلی نرم تر و فرهنگی تر ادامه یافت. از دید ادوارد سعید، استعمار دیگر صرفا پدیده ای اقتصادی و نظامی نیست بلکه روندی معرفتی و فرهنگی است که از طریق تولید دانش درباره دیگری تداوم می یابد (سعید، ۱۳۸۶: ۲۲-۷۹). مشرق زمینی که تا اوایل قرن ۱۹ صرفا مرکب بود از شبه قاره هند و سرزمین های ذکر شده در کتاب مقدس، از اوایل قرن ۱۹ تا پایان جنگ جهانی دوم فرانسه و انگلیس و از پایان جنگ جهانی دوم آمریکا یک تاز و تحت کنترل گرفتند و این حاصل شرق شناسی بود. امروز نیز بررسی مطالعات پسا استعماری برای کشف چگونگی تداوم قدرت در قالب چهره های فرهنگی و نرم است.

تقسیم آفریقا در کنفرانس برلین با هدف تسلط بر منابع آن شکل گرفت. پیشتر آفریقا و سایر کشورها برای نیروی کار و کسب مواد خام مبدا استعماری بودند و به تدریج بازار مصرف نیز به آن اضافه گردید. نظریه های استعمار و امپریالیسم به عنوان ابزار نظام سرمایه داری بیانگر این منفعت گرایی است. شروع و پایان جنگ های اول و دوم جهانی در لوای عدالت و آزادی، در واقع توزیع مجدد مستعمرات، منابع و کنترل و نفوذ جهانی بود. ایالات متحده آمریکا با تاکید بر اصل تعیین سرنوشت از فروپاشی امپراتوری های اروپایی سود برد و همزمان برای منافع خویش در آمریکای لاتین کودتاهای مختلفی را سازماندهی کرد. جنگ جهانی اول به نوعی تمایل قدرت‌ها برای حفظ برتری امپراتوری خود پشت شعارهای اخلاقی بود. جنگ جهانی دوم گرچه با هدف مبارزه با فاشیسم و نازیسم آغاز گردید اما منافع اقتصادی و استراتژیک قدرت‌ها تعیین کننده اصلی نقشه جهان پس از جنگ جهانی بود. رقابت پشت پرده آمریکا و شوروی برای تسلط بر ساختار سیاسی و اقتصادی اروپای پس از جنگ جهانی به وضوح در توافقات یالتا و پوتسدام قابل مشاهده بود. تصمیمات مربوط به سرنوشت خاورمیانه در دوران جنگ، بیش از آن که محصول ملاحظات اخلاقی باشد به محاسبات استراتژیک دسترسی به منابع انرژی برای ماشین جنگی متفقین و رقابت آتی با شوروی مربوط می شد (حقیقت جو، ۱۳۸۵: ۲۱۰).

در دوران جنگ سرد مداخلات نظامی و سیاسی تحت عناوینی چون رهایی و نجات از کمونیسم و دفاع از انسانیت توجیه می‌شد. کودتای پینوشه در شیلی علیه ریاست جمهوری دموکراتیک به نام آزادی و ضدیت با کمونیسم مشروع جلوه داده می‌شود و در ویتنام، ایران و سایر کشورها در راستای بلوک بندی قدرت مداخلات و جنگ‌هایی رخ می‌دهد. رقابت غرب علیه شرق با اهداف اخلاقی، منافع قدرت‌های بزرگ را تعریف می‌کند. ایدئولوژی، اخلاق و حقوق بشر در خدمت ابزار سازی برای منافع ملی ظاهر می‌شوند. بنابراین می‌توان گفت تاریخ قدرت‌های بزرگ نمایش قدرت و منافع ملی قدرت‌های بزرگ در پوشش اخلاق و ارزش‌ها است. چامسکی نشان می‌دهد که چگونه آمریکا پس از جنگ جهانی دوم، دموکراسی و حقوق بشر را به عنوان ابزار سیاست خارجی خویش برمی‌گزیند. سیاست خارجی آمریکا ظاهراً با شعار دفاع از آزادی، دموکراسی و حقوق بشر طراحی شد اما در عمل به دنبال تضمین نظم جهانی مبتنی بر منافع شرکت‌های آمریکایی و هژمونی اقتصادی و سیاسی است. ذکر نمونه‌هایی از حمایت مستقیم آمریکا از دیکتاتورها و سرنگونی دولت‌های مردمی بیانگر این رویکرد آمریکا است؛ ایران مصدق، شیلی آلنده، نیکاراگوئه و السالوادور نمونه‌هایی از این حمایت‌های منفعت طلبانه است. چامسکی توضیح می‌دهد که آمریکا چگونه با تسلط بر رسانه‌های جهانی و ادبیات حقوق بشری، رفتار خود را اخلاقی و خیرخواهانه و مخالفان را ضد دموکراسی یا تروریست جلوه می‌دهد (چامسکی، ۱۳۹۸: ۵-۹۸).

بنابراین تأکید قدرت‌های بزرگ بر منافع ملی و قدرت ملی چه با نگاه واقع‌گرایانه و نوواقع‌گرایانه چون والتز که قدرت‌های بزرگ را نمایشنامه‌نویسان و سایر دولت‌ها و نهادهای بین‌المللی را بازیگران یا محتوای صحنه می‌داند، چه با نگاه پسا استعماری و اخلاق‌گزینشی، بیانگر این است که سیاست دوگانه قدرت‌های بزرگ پدیده‌ای جدید و مربوط به پس از ۱۱ سپتامبر نیست، بلکه شکل تکامل یافته همان سیاست‌ها در قالب و رویکرد جدید است که در ارتباط با موضوع این مقاله، با موضوع تحریم‌ها برجسته می‌شود.

### قدرت‌های بزرگ و حقوق بشر و تحریم‌ها پس از ۱۱ سپتامبر

۱۱ سپتامبر نوعی تغییر پارادایم و دگردیسی در نظام جهانی در حوزه‌های مختلف از جمله حقوق بشر ایجاد کرد. انحراف از نظم حقوقی با طرح جنگ علیه تروریسم رخ داد. پس از فروپاشی

شوروی از پایان تاریخ و مسلط شدن ارزش‌های لیبرالیسم از جمله حقوق بشر صحبت شد؛ ایده نظم نوین جهانی مبتنی بر حقوق بشر به محور سیاست بین الملل تبدیل شد. خوش بینی لیبرالی و جهانی شدن ارزش‌های لیبرالی و حقوق بشر مورد تاکید قرار گرفت. قدرت‌های بزرگ به ویژه ایالات متحده آمریکا با شعار دموکراسی و آزادی اقتصادی، سیاست‌های نولیبرالی را ترویج و گسترش دادند. در این راستا، قدرت‌های بزرگ با استفاده از مداخله بشردوستانه در بالکان و کوزوو مداخله نظامی کردند و آن را با تعبیر مداخله بشردوستانه توجیه کردند، در حالی که همزمان در چن و روندا هیچ اقدام موثری در راستای مداخله بشردوستانه انجام ندادند. جنگ خلیج فارس ۱۹۹۱ به نام حفاظت از حقوق بین الملل و آزادی کویت صورت گرفت اما بحران نفت عراق و تحریم ۱۹۹۱ تحریم‌های سازمان ملل علیه عراق با فشار آمریکا اعمال شد قحطی و کمبود دارو و مواد غذایی جان میلیون‌ها کودک را گرفت. علاوه بر فاجعه انسانی و گرفتن جان‌ها، جنگ سه هزار میلیارد دلاری با عراق را رقم زد (استیگلیتز و بلمس، ۱۳۹۰).

حملات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، آمریکا و جهان غرب را به سمت اجماع محکم تری مبنی بر این که آمریکا در مرکز جغرافیای سیاسی جهان قرار دارد، سوق داد. حملات یازده سپتامبر بهانه و توجیه برای حاکمیت و چیرگی ارزش‌های غربی فراهم ساخت که با شعار رئیس جمهور آمریکا «یا با ما یا علیه ما» تبلور یافت. حملات ۱۱ سپتامبر و اعلامیه صادره پس از آن که جنگ با تروریسم خوانده شد، نیروی اصلی برای یکپارچه سازی جهانی فراهم نمود. دولت‌ها و سایر بازیگران عرصه بین المللی نظیر سازمان ملل متحد تحت فشار شدید دولت آمریکا قرار گرفتند تا این تمایلات و الزامات بین المللی را به نفع از بین بردن تروریسم کنار گذارند. تاکید مجدد بر چیرگی و غلبه آمریکا و اروپا بر جهان در نتیجه جنگ با تروریسم، تأثیرات عمیق و بلند مدتی بر حقوق بشر گذاشت. این موضوع هر گونه اظهار عقیده مخالف را سرکوب کرد و هرگونه فرصتی را برای بحث در موضوع حقوق بشر، ارتباطات فرهنگی و راهکارهای اجرایی آن سرکوب کرد. جنگ با تروریسم این امکان را به آمریکا داد تا حقوق بشر را آن گونه که می خواهد تعریف کند (کارگری، ۱۴۰۰: ۳۱۰-۳۱۳).

بنابراین در فردای پس از ۱۱ سپتامبر جنگ با تروریسم، حقوق بشر را به چالش کشید. چرخش از آزادی و حقوق بشر به امنیت ملی را شاهد هستیم. حقوق بشر جهانی و جهانشمول جای خود را به حق امنیت دولت‌ها و رویکرد امنیت گرایی داد و حقوق بشر به حاشیه رفت. حقوق بشر و امنیت در

تقابل با هم قرار گرفتند و جنگ علیه افغانستان و عراق با عنوان جنگ علیه ترور، حقوق بشر را در پوشش امنیت به حاشیه برد. بنابراین در چارچوب مدل تحلیلی این مقاله، محاسبات استراتژیک، منافع قدرت‌های بزرگ، رویکرد هویتی، مداخله‌گریشی، گزینش‌گرایی اخلاقی و ابزاری و با رویکرد پسا استعماری (یا با ما یا علیه ما)، جنگ علیه ترور را مشروعیت دادند. حقوق بشر به ابزاری در خدمت امنیت ملی در آمد و تحریم‌های مربوط به تروریسم و برنامه‌های هسته‌ای اعمال گردید.

پیش از ۱۱ سپتامبر تحریم‌ها عمدتاً متمرکز بر تغییر رفتار دولتها و رژیم‌ها بود اما پس این تاریخ با توجه به رویکرد جدید و با محوریت جنگ با تروریسم و کلید واژه‌هایی چون حقوق بشر و دموکراسی، تحریم‌ها بر شبکه‌های مالی و استفاده از سیستم‌های مالی و پولی و تحریم هدفمند و هو شمند علیه نهادها و اشخاص به عنوان بخشی از جنگ ترکیبی تعریف گردید. چگونه تهدید تروریسم، نقض تعهدات حقوق بشری را توجیه کرد؟ سیاست دوگانه قدرت‌های بزرگ در اجرای حقوق بشر جهانی در راستای همان منافع استراتژیک، گزینشی در چارچوب تحریم‌های اقتصادی به ظاهر مشروعیت یافت. مقایسه تحریم‌های غرب و آمریکا علیه کشورهای که به عنوان دشمن تعریف شدند با تحریم‌ها علیه متحدین خویش و همچنین تحریم‌ها علیه انسان‌ها و مردم یک کشور چگونه با حقوق بشر جهانی توجیه می‌شود؟

### تحریم‌ها و سیاست دوگانه حقوق بشری

تحریم‌ها در حقوق بین‌الملل به عنوان ابزاری برای تغییر رفتار، سیاست نامطلوب یا تحت فشار قرار دادن دولت‌ها و رژیم‌ها به کار گرفته می‌شود. تحریم‌ها به لحاظ دامنه شمول یا حدود تحریم به تحریم‌های یک‌جانبه، همه‌جانبه، تحریم‌های اولیه و ثانویه و تحریم هوشمند قابل تقسیم می‌باشند. از منظر تحریم‌های داخلی و خارجی نیز تحریم‌ها را به تحریم‌های خصوصی، تحریم‌های دولت‌ها علیه یکدیگر و تحریم‌های جمعی سازمان ملل دسته‌بندی می‌شوند (آل کجاف و انصاریان، ۱۳۹۳: ۱۳-۱۶). تمایز این دسته‌بندی تحریم‌ها، با موضوع مبانی حقوقی تحریم‌ها و نظریه‌ها در باب تحریم‌ها مشخص‌تر می‌گردد. در زمینه جایگاه حقوقی تحریم‌ها، معاهدات بین‌کشورها و ساختار سازمان ملل بیانگر چارچوب‌هایی در این خصوص است؛ شورای امنیت در چارچوب حفظ صلح و امنیت بین‌المللی از صلاحیت وضع تحریم در چارچوب فصل

هفتم منشور برخوردار است. اقدامات غیر نظامی طرح شده در ماده ۴۱ منشور مبنای اصلی تحریم های سازمان ملل است. بر اساس این ماده شورای امنیت در اجرای تصمیمات خود می تواند از اعضای ملل متحد بخواهد تا اقدامات تحریمی مورد نظر شورا را علیه کشور یا کشورهای مدنظر اعمال کنند. موارد ۴۱ و ۴۲ منشور برای اعضای سازمان ملل الزام آور است. اما نکته مورد بحث احراز وضعیت تهدید علیه صلح و امنیت و عدم وجود شاخص ها در این خصوص زمینه تفسیر، ابهام و تصمیم گیری سیاسی را فراهم ساخته است.

فضای ترسیم شده پس از ۱۱ سپتامبر علاوه بر فراهم ساختن توجیه برای استفاده از این ابزار، زمینه ساز گسترش استفاده از ابزار تحریم در زمینه های مختلف بوده است. بنابراین طرح موضوع نظریه های تحریم ها و مشروعیت و اعتبار تحریم در حقوق بین الملل از این دوره به بعد بیشتر اهمیت پیدا کرده است. اصل حاکمیت کشورها، اصل منع قانونی و اصل بی طرفی در این زمینه مطرح شده است. بر اساس اصل حاکمیت کشورها که تضعیف ساختار سازمان بین الملل و جامعه بین المللی را در بردارد، دولت ها را بازیگران اصلی صحنه روابط بین الملل در تنظیم روابط خارجی خود با سایر کشورها در نظر می گیرد. از این منظر تحریم حق دولت ها است و کشورها مجاز به تحریم سایر کشورها می باشند. در نظریه عدم مشروعیت یا منع قانونی، تحریم نام مشروع و غیر مجاز است. این رویکرد به عنوان رویکرد آرمان گرا ریشه در سنت لیبرالی دارد. از منظر نظریه مختلط (اصل بی طرفی)، اتخاذ سیاست تحریم مستقیم یک کشور علیه کشور دیگر مجاز اما تسری زیان ها و مضرات آن به سایر کشورها غیرمجاز در نظر گرفته می شود (رجبی، ۱۴۰۱: ۱۳۸-۱۳۹).

بنابراین با توجه به این ابهام در برداشت تهدید صلح و امنیت و با توجه به برداشت های متفاوت در خصوص سه نظریه فوق درباره تحریم ها مطابق با مدل نظری این مقاله، شاهد توجیه قدرت های بزرگ در اعمال تحریم ها هستیم؛ دوگانگی قدرت های بزرگ در مواجهه با حقوق بشر ریشه در منافع و قدرت و هویت و سلطه دارد و بر این اساس گزینش گرایی اخلاقی در اجرای حقوق بشر جهانی مشهود است. وجود برداشت های متفاوت و متناقض اتخاذ سیاست های دوگانه را توجیه پذیر می سازد. اعمال تحریم های شدید، سخت گیرانه و فعالانه قدرت های بزرگ در قبال مخالفان و دشمنان خویش در مقابل اتخاذ رویکرد منعطف، اغماض گونه و خاموش در قبال هم پیمانان در

این راستا قابل ارزیابی می باشد. بررسی نمونه هایی از اتخاذ این سیاست های تحریمی دوگانه تبیین گر این ادعا می باشد:

❖ تحریم علیه ایران: ادامه و تمدید قانون داماتو در سال ۲۰۰۱ و به دنبال حوادث ۱۱ سپتامبر و تیرگی بیشتر روابط ایران و امریکا و قرار گرفتن ایران در محور شرارت بوش پسر، تحریم ها نیز شدت گرفت. در سال ۲۰۰۶ اولین قطعنامه شورای امنیت علیه ایران صادر گردید. تحریم های هوشمند مبتنی بر تحریم های سیستم های مالی و بانکی و شرکت ها نیز به تدریج افزایش یافت. قانون جامع تحریم، مسئولیت پذیری و منع سرمایه گذاری ایران (۲۰۱۰)، قانون کاهش تهدیدات ایران (۲۰۱۲)، قانون مقابله با دشمنان امریکا از طریق تحریم ها (کاتسا) مصوب ۲۰۱۷ و صدور قطعنامه های متعدد علیه ایران و همراهی اتحادیه اروپا با امریکا در قطعنامه ها و تحریم ادامه داشت. با وجود برجام (۲۰۱۵) و قطعنامه ۲۲۳۱ و لغو قطعنامه ها قبلی، با خروج امریکا از برجام در سال ۲۰۱۸ تحریم های یکجانبه قبلی اعمال گردید و تحریم های شدیدتر و جدیدی نیز به صورت یکجانبه بر ایران تحمیل گردید. با وجود فراز و فرودهای مختلف در روند تحریم های امریکا علیه ایران تا به امروز شاهد اعمال سختگیرانه ترین تحریم ها و همراه با جنگ علیه ایران هستیم. با بررسی محور و بهانه اصلی تحریم ها و جنگ علیه ایران، موضوع پرونده هسته ای مهمترین عامل این تحریم ها و اقدامات نظامی محسوب می گردد. در مقابل این موضع سرسختانه، هویتی و شدید امریکا و اروپا در قبال ایران، موضع امریکا در خصوص تلاش های پاکستان جهت دست یابی به سلاح هسته ای اغماض گونه بوده است. با وجود مخالفت اعلامی و اعمال تحریم های نه چندان جدی و سپس لغو آن، شاهد ارسال کمک های نظامی و اقتصادی به این کشور و تداوم همکاری های دوجانبه بوده ایم (برزگر و محمودی، ۱۳۹۳: ۱۲۱). بنابراین باتوجه به کارکرد امنیتی پاکستان برای غرب به ویژه پس از ۱۱ سپتامبر ایجاد بازدارندگی هسته ای پاکستان در مقابل هند و عدم برداشت خصومت آمیز و پذیرش نظم موجود نظام بین الملل توسط پاکستان شاهد موضع متفاوت امریکا در قبال دو کشور در بحث دستیابی و سلاح های هسته ای هستیم.

❖ تحریم علیه روسیه: با شروع مناقشات روسیه و اوکراین (۲۰۱۴) و به ویژه جنگ اوکراین در سال ۲۰۲۲ امریکا و اتحادیه اروپا و دیگر کشورهای عضو ائتلاف تحریم، تحریم های گسترده ای را

علیه روسیه اعمال کردند. این تحریم ها از بلوکه کردن دارایی ها و ممنوعیت خروج برخی از اتباع خاص روسی آغاز شد، طی چند ماه به محدودیت های سرمایه گذاری در شرکت های بزرگ فعال در حوزه انرژی روسیه و همچنین ایجاد محدودیت برای ورود سرمایه به بانک های بزرگ روسی انجامید. دفتر کنترل دارایی های خارجی وزارت خزانه داری امریکا مسئولیت طراحی و اجرای سیاست های تحریمی را برعهده دارد (روحانی و نمازی، ۱۳۹۶: ۷۰-۷۱). اتحادیه اروپا نیز مشابه تحریم های امریکا با ممنوعیت سفر و بلوکه کردن دارایی برخی مقامات روسی آغاز گردید و در حوزه های مالی، بانکی و شرکت های سرمایه گذاری گسترش یافت. در این فقره تحریم ها علیه روسیه موضوع تهاجم، جنگ و تجاوز بود. همزمان با این مناقشات، حملات اسرائیل به غزه و فلسطین را شاهد بودیم. گزارش های متعدد سازمان های بین المللی مبنی بر وقوع جنایت جنگ، نسل کشی و آپارتاید در غزه و کرانه باختری، نه تنها منجر به تحریم ساختاری علیه اسرائیل نگردید، بلکه شاهد حمایت های نظامی و دیپلماتیک (وتوی قطعنامه های سازمان ملل) از سوی امریکا و اروپا بودیم. در واقع این کشورها در خصوص تقریباً یک موضوع، سیاست دو گانه ای را اتخاذ کردند و براساس مدل نظری این مقاله اعمال این سیاست دو گانه در چارچوب منافع، قدرت، هویت و سلطه توجیه و گزینش گردید.

❖ تحریم علیه بلاروس: به دنبال نتیجه انتخابات ۲۰۲۰ و اعتراض ها و واکنش ها، تحریم از سوی اتحادیه اروپا اعمال گردید. تحریمی که مسدود شدن حساب های برخی مقامات بلندپایه و همچنین ممنوعیت سفر رهبران این کشور را شامل می شد. امریکا نیز تحریم ها را علیه بلاروس اعمال کرد. در ۲۰۲۰ و ۲۰۲۱ تحریم علیه نفت و پتاس تمدید و تشدید شد. علت اعمال این تحریم، ساختار انتخابات، غیردموکراتیک و فریبکارانه بودن انتخابات و رفتن به سمت دیکتاتوری اشاره می شد. علاوه بر این موضع گیری بلاروس در مناقشه و جنگ اوکراین در حمایت از روسیه، منجر به وضع و تصویب تحریم های جدید علیه بلاروس گردید. اعمال تحریم های سختگیرانه علیه بلاروس در مقایسه با دفاع و عدم برخورد با عربستان در موضوع قتل خاشقچی بیانگر سیاست دو گانه غرب و امریکا در قبال حقوق بشر است.

## نتیجه گیری

موضوع این مقاله اجرای حقوق بشر جهانی توسط قدرتهای بزرگ و بررسی سیاست دوگانه قدرت های بزرگ در زمینه حقوق بشر باتوجه به بررسی شواهدی از تحریم و مواضع دوگانه قدرت های بزرگ در قبال تحریم کشورها است. بررسی و مطالعه فراز و فرود قدرت های بزرگ تا ۱۱ سپتامبر بیانگر اقدام قدرت های بزرگ در راستای منافع خویش و تعریف هویتی از کشورها که شاید تحلیل تاریخ شکل گیری استعمار گویایی این تقسیم بندی و تعریف باشد. پس از ۱۱ سپتامبر، پارادایم امنیتی غرب، قدرت های بزرگ به ویژه ایالات متحده امریکا دچار دگردیسی گردید. فصل نوبینی در سیاست ها و راهبردهای امریکا رقم خورد؛ یکجانبه گرایی در قالب بزرگ نمایی مبارزه با تروریسم و تقویت و گسترش دموکراسی و حقوق بشر، تقسیم بندی های گذشته را عریان تر ساخت و تعریف محور شرارت و جمله هرکس با ما نیست علیه ما و دشمن ما ست، پیکربندی جدیدی از سیاست های دو گانه قدرت های بزرگ را علنی ساخت.

در این پژوهش بر مبنای چارچوب نظری و مدل نظری چندلایه و چندوجهی چرایی اتخاذ سیاست های دوگانه حقوق بشری غرب نشان داده شد. سیاست خارجی و راهبردهای قدرت های بزرگ در راستای منافع و قدرت به عنوان ابزار سیاسی (رویکرد واقع گرایی و نواقع گرایی) تعریف گردید. تعریفی از خود و دیگری در قالب هویت های اجتماعی ساخته شد (نظریه سازه انگاری) و این که کجا و چرا باید تحریم اجرا شود و کجا و چرا نباید اجرا شود، گزینش شد (گزینش گری اخلاقی). بر مبنای این مدل نظری ترکیبی، قدرت های بزرگ حقوق بشر را اعمال کردند.

باوجود تعریف و تصویب قوانین حقوق بشری در قالب مواد منشور سازمان ملل و معاهدات بین المللی، ابهام در شاخص سازی مصادیق، زمینه توجیه قدرت های بزرگ را فراهم ساخت. در زمینه تحریم های بین الملل همان طور که اشاره شد تحریم به عنوان ابزاری در دست قدرت های بزرگ برای تغییر رفتار و فشار بر مخالفان و دشمنان به کار رفت. نظریه های مختلف در خصوص تحریم (تحریم مجاز، تحریم نامشروع و غیر مجاز و رویکرد ترکیبی) نیز همانند تفسیر مواد منشور سازمان ملل زمینه ساز برداشت های مختلف و توجیه سیاست دوگانه قدرتهای بزرگ گردید.

با بررسی چند نمونه از تحریم ها، مدل نظری چندوجهی این مقاله مورد تأیید قرار گرفت. تحریم های قدرت های بزرگ علیه ایران، روسیه و بلاروس نشان می دهد که تحریم به عنوان ابزار

سیاسی علیه بلوک مخالف بود. هماهنگ با مدل نظری مقاله، قدرت های بزرگ در تحریم علیه ایران، در چارچوب منافع و قدرت خویش، ایران را دیگری تعریف و ترحیم علیه ایران را سرسختانه مصوب و اجرا کردند. علت اصلی تحریم علیه ایران، موضوع هسته ای بود که در این زمینه شاهد سیاست دوگانه غرب به ویژه امریکا علیه ایران و پاکستان و هند هستیم. پاکستان در چارچوب منافع و دسته بندی غرب، کارکردی امنیتی برای غرب داشت و به عنوان کشور مورد اعتماد و خودی دسته بندی شد. بنابراین نه تنها در خصوص موضوع هسته ای تحریم جدی انجام نشد بلکه شامل حمایت های متعدد در این زمینه نیز گردید. در موضوع روسیه، تحریم جدی روسیه در خصوص درگیری و اختلاف و جنگ با اوکراین بود. روسیه به عنوان دیگری در چارچوب منافع و قدرت غرب تعریف شد و تحمیل تحریم های شدید اروپا و امریکا را شاهد هستیم. در همین زمینه، مواجه قدرت های بزرگ در خصوص جنگ و نسل کشی در غزه و فلسطین، اسرائیل را خودی تعریف کردند و نه تنها تحریم در این زمینه را مشاهده نکردیم بلکه شاهد تو قطعنامه های مختلف به نفع اسرائیل نیز بودیم. تحریم علیه بلاروس نیز در راستای این سیاست دوگانه قابل توضیح است. بلاروس و عربستان در خصوص تضعیف آزادی ها، انتخابات و دموکراسی دچار چالش هایی بودند، چالش های بلاروس به دلیل نزدیکی به روسیه و نقد غرب، منجر به تحریم های گسترده از جانب اروپا و امریکا گردید درحالی که در عربستان موضوع حقوق بشری قتل خاشقچی، بدون تصمیم عملیاتی نادیده گرفته شد.

سیاست دوگانه قدرت های بزرگ در منابع مختلف مورد بررسی قرار گرفته شده است. بررسی تاریخی موضوع گیری ها و اقدامات قدرت های بزرگ حاکی از موارد زیادی از این سیاست های دوگانه در زمینه های مختلف از جمله حقوق بشر است. تحلیل این سیاست های دوگانه در قالب مدل نظری چندوجهی و ترکیبی و پیاده سازی آن بر اساس نمونه های موردی از تحریم های قدرت های بزرگ پس از ۱۱ سپتامبر و تبیین و تحلیل این نمونه ها بر مبنای مدل نظری نوشتار بخشی از نتایج این مقاله است که با بررسی سایر منابع و ادبیات موضوع در آثار و کتب دیگر مشاهده نشد. عدم ضمانت اجرا حقوق بین الملل و ضعف های سازمان های بین المللی که به نوعی ساختار سلسله مراتبی قدرت را شکل داده است، ارائه پیشنهاد در خصوص برون رفت از اعمال سیاست دوگانه قدرت های بزرگ را دشوار ساخته است. بازگشت به چندجانبه گرایی، عدالت

محوری در نظام بین الملل و بازآفرینی و تقویت ضعف های نهادها و سازمان های بین المللی و رفع ابهامات شاخص ها و مصادیق قانونی می تواند پیشنهادهایی برای برون رفت از ساختار آنارشیک نظام بین الملل باشد اما در صورتی که تاکید بر این پیشنهادهای آرمان گرایانه باشد، دغدغه های لیبرالیستی را با همه ویژگی های ایدئالیستی مطرح می کند و واقعیات راه خویش را طی می کنند. شاید این موضوع و راه های برون رفت از اعمال سیاست های دوگانه و گزینشی قدرت های بزرگ، بدون افتادن در ورطه آرمان گرایی و فاصله از واقعیت، مسیر پژوهش های آتی و پیشنهادها خوبی برای محققان باشد.

## فهرست منابع

- احمدی، ساسان (۱۳۹۶). سیاست خارجی امریکا در قبال ایران با تمرکز بر حقوق بشر از منظر پراگماتیسم، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشکده حقوق و علوم سیاسی شیراز.
- استیگلitz، جوزف ای؛ بلمس، لیندا جی (۱۳۹۰). جنگ سه هزار میلیارد دلاری، ترجمه محمد رضا فرج پور، تهران: نی.
- آقایی، داود و براتی، رضا (۱۳۸۹). تاملی بر سیاست خارجی حقوق بشری امریکا (با نگاهی به سیاست امریکا در قبال ایران)، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، ۴۰ (۱)، ۲۳-۳۸.
- آل کجیاف، حسین و انصاریان، مجتبی (۱۳۹۳). تاثیر تحریم های یک جانبه و چندجانبه بر ایران از منظر حق بر سلامت شهروندان، حقوق پزشکی، ۲ (۸)، ۵۰-۱۱.
- برزگر، کیهان و محمودی، زهرا (۱۳۹۳). تحلیل سیاست امریکا در قبال برنامه هسته ای پاکستان از منظر نوافع گرایی و سازه انگاری، رهیافت های سیاسی و بین المللی، ۱۰ (۴۰)، ۱۲۰-۱۴۸.
- بوزان، باری و هانسن، لنه (۱۳۹۹). تحول مطالعات امنیت بین الملل، ترجمه حیدرعلی بلوچی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- بوزان، بری (۱۳۸۸). ایالات متحده و قدرت های بزرگ؛ سیاست های جهانی در قرن بیست و یکم، ترجمه عبدالمجید حیدری، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- بوزان، بری (۱۳۸۸). ایالات متحده و قدرت های بزرگ؛ سیاست های جهانی در قرن بیست و یکم، ترجمه عبدالمجید حیدری، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- جاوید، محمد جواد (۱۳۸۶). حقوق بشر در عصر پسامدرن؛ انتقاد از شاهکار فلسفی در فهم حقوق ذهنی، حقوق، ۱ (۳)، ۶۳-۹۶.
- جعفری، علی اکبر (۱۳۹۰). قدرت های بزرگ و نقض رژیم های بین المللی حقوق بشر، سیاست خارجی، ۲۵ (۳)، ۷۳۷-۷۵۶.
- جمشیدیها، غلامرضا و قربی، محمد جواد (۱۴۰۰). حقوق بشر امریکایی، تهران: چا و نشر بین الملل.
- چامسکی، نوام (۱۳۸۷). دولت های فرومانده: سواستفاده از قدرت و یورش به دموکراسی، ترجمه اکرم پدرام نیا، تهران: افق.
- چامسکی، نوام (۱۳۹۸). دموکراسی بازدارنده، ترجمه مهوش غلامی، تهران: اطلاعات.
- حاجی یوسفی، امیر محمد و غائبی، رضا (۱۳۹۶). مفهوم حق توسعه در روابط بین الملل از نگاه نظریه پسا استعماری، سیاست جهانی، ۶ (۴)، ۷-۴۰.

- حقیقت جو، علی (۱۳۸۵). رقابت قدرت‌ها و جغرافیای منابع در جنگ جهانی دوم، تهران: انتشارات دانشگاه.
- رجبی، محمد (۱۴۰۱). بررسی تحریم‌های بین‌المللی و موازین حقوق بشر (باتاکید بر تحریم‌های چند جانبه علیه ایران)، مطالعات حقوق بشر اسلامی، ۱۱(۱)، ۱۳۵-۱۶۰.
- رسولی ثانی آبادی، الهام (۱۴۰۲). بررسی مقایسه‌ای انواع راهبردهای اتحاد دولت‌ها در نظام بین‌الملل، سیاست، ۵۳(۲)، ۲۳۷-۲۶۴.
- روحانی، علی و نمازی، احسان (۱۳۹۶). تحریم‌های غرب علیه روسیه، روابط خارجی، ۹(۱)، ۶۹-۱۰۷.
- سرخه، ابراهیم (۱۴۰۳). جایگاه حقوق بشر در سیاست خاورمیانه‌ای اتحادیه اروپا، مطالعات بنیادین و کاربردی جهان اسلام، ۵(۱۹)، ۱۰۹-۱۳۳.
- فاطمی نژاد، احمد و اسلامی، روح‌الله (۱۴۰۲). امکان یا امتناع حقوق بشر در علوم سیاسی و روابط بین‌الملل: قرائت فرانظری، حقوق بشر، شماره ۱، ۱۹۹-۲۲۱.
- فریدمن، جورج (۱۳۹۱). جهان در ۱۰۰ سال آینده: پیش‌بینی او ضاع سیاسی جهان در قرن بیست و یکم، ترجمه ابوالحسن تهامی، تهران: فرزانه روز.
- فریمن، مایکل (۱۴۰۲). حقوق بشر، ترجمه محمد کیوانفر، تهران: هرمس.
- قوام، عبدالعلی (۱۳۸۷). اصول سیاست خارجی و سیاست بین‌الملل، تهران: سمت.
- کارگری، نوروز (۱۳۹۰). چالش‌های فلسفی-مفهومی تروریسم در مواجهه با حقوق بشر، تمدن حقوقی، ۴(۹)، ۲۸۵-۳۲۰.
- کریمی، مرضیه؛ سیمبر، رضا؛ جانسیز، احمد (۱۳۹۸). مناقشه حقوق بشری ایران و آمریکا: هویت یا قدرت، رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، ۱۰(۴)، ۸۱-۱۰۱.
- کندی، پل (۱۳۷۰). پیدایش و فروپاشی قدرت‌های بزرگ، ترجمه عبدالرضا غفرانی، تهران: اطلاعات.
- لعل علیزاده، محمد (۱۳۹۷). سیاست خارجی قدرت‌های بزرگ، تهران: دانشگاه پیام نور.
- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۸). تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل، تهران: سمت.
- نگهداری، بهزاد؛ ضرابی، حمید؛ واعظی، سیدمجتبی (۱۳۹۷). محدودیت‌های فرهنگی و حاکمیتی حقوق بشر عقلانی، مطالعات حقوق عمومی، ۴۸(۴)، ۹۲۷-۹۴۹.
- هاشمی، محمد (۱۳۹۷). حقوق بشر و آزادی‌های اساسی، تهران: میزان.
- Biersteker, T. J., & Eckert, S. E. (2017). Targeted sanctions and human rights protection. *Global Governance*, 23(1), 45-61. <https://doi.org/10.1163/19426720-02301005>
- Chandler, David (2002). *From Kosovo to Kabul and Beyond: Human Rights and International Intervention*. London: Pluto Press.

- Donnelly, Jack (2013). *Universal Human Rights in Theory and Practice*. Cornell University Press.
- Early, Brian R. (2023). Economic sanctions and human rights: Revisiting the humanitarian costs of coercive diplomacy. *Human Rights Review*, 24(1), 1–25.
- Falk, Richard (2004). *The Declining World Order: America's Imperial Geopolitics*. Routledge.
- Forsythe, David P. (2006). *Human Rights in International Relations* (2nd ed.). Cambridge University Press.
- Hopgood, Stephen (2013). *The Endtimes of human rights*, Cornell University Press.
- Moyn, Samuel (2010). *The Last Utopia: Human Rights in History*, Harvard University Press.
- Mutua, Makau (2002). "Human Rights: A Political and Cultural Critique." University of Pennsylvania Press.
- Peksen, D. (2009). Better or Worse? The Effect of Economic Sanctions on Human Rights. *Journal of Peace Research*, 46(1), 59–77.